



نفرین مصری

نویسنده: قاسم زاهدی

سرشناسه : بلیک، کریس، ۱۹۵۱ - م. Blake, Chris
 عنوان و نام پدیدآور : نفرین مصری / نویسنده کریس بلیک؛ مترجم زهرا رشیدی.
 مشخصات نشر : تهران : سامر، ۱۳۹۷.
 مشخصات ظاهری : ۱۲۴ ص.: مصور.
 فروست: شکارچیان زمان
 شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۴۴-۶۱-۱
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا
 یادداشت : عنوان اصلی: Egyptian curse.
 موضوع : داستان‌های نوجوانان (انگلیسی) - قرن ۲۰ م.
 ش. به افزوده : رشیدی، زهرا، ۱۳۷۷ - مترجم
 رده بندی کنگره : ۱۳۹۷ ۷۱۸۵۴ پ/ PZV
 ۵۰۱ بند۱ : [ج] ۸۲۳/۹۲
 شماره ثبت‌شناسه ملی : ۵۱۳۰۵۷۹



نام کتاب: نفرین مصری

نویسنده: کریس بلیک

مترجم: زهرا رشیدی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۷

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۴۴-۶۱-۱
 ISBN: 978-600-6444-61-1

۱۵۸۶۹۶۶

زمان شماره یک

۵	مقدمه
۹	فصل ۱ پیچان زده
۲۱	فصل ۲ ایستگاه به خانه می رود
۲۹	فصل ۳ شاه پسر
۳۷	فصل ۴ دوستان در وضع قدرت
۴۹	فصل ۵ به هم خوردن مهمانی
۵۹	فصل ۶ سلطان جنگل
۷۱	فصل ۷ کشتی بر روی رود نیل
۸۳	فصل ۸ حمله ی غافلگیرانه
۹۳	فصل ۹ کلید زندگی
۱۰۳	فصل ۱۰ خدا حافظی

مقدمه



پنج هزار سال پیش

شاهزاده ایزیس را گربه‌اش کلویی از مجسمه‌ای تراشیده شده به دنیای پس از مرگ قدم می‌گذاشت. ایزیس از شانس بدش در سن ده سالگی از یک هرم می‌افتد و می‌میرد. او اصلاً ناراحت نبود زیرا دنیای پس از مرگ برایش بسیار جذاب به نظر می‌رسید.

به هر حال همه می‌میرند و یک بوری به آنجا می‌روند! فقط مومیایی که او را پوشانده بود، کمی آزارش می‌داد و بران این‌که بتواند دوباره لباس‌های معمولی‌اش را بپوشد لحظه شماری می‌کرد.

ایزیس فریاد زد: ای آنوبیس! (رب‌النوع مرگ مصر) ای آنوبیسی بیسی بیسی... پس کی آماده هستی ای سگ پیر!

کلویی شانه‌اش را چنگ زد و ایزیس بر سرش فریاد کشید: ای پشمالو از دست‌های ایزیس پایین آمد و خودش را پشت پاهایش پنهان کرد. ایزیس خم شد تا گربه‌اش را نوازش کند و گفت: آرام باش کوچولوی پشمالو. او نمی‌تواند من را بکشد!



سپس شاهزاده خنده ای کرد، ولی هنگامی که ایستاد ترس سراسر وجودش را فرا گرفت؛ زیرا تازه فهمید که کلویی می خواست او را متوجه چه چیزی کند.

درست روبه روی ایزیس رب النوع مرگ آنوبیس، با کلاه خود شغالی اش ایستاده بود. آنوبیس به قدری بلندقد بود که ایزیس مجبور شد سرش را تا بجایی که می توانست به عقب خم کند تا بتواند او را کامل ببیند. آنوبیس با آن چشم های قرمزش به او زل زده بود. رب النوع مرگ به هیچ حیوان خانگی شباهت نداشت. ایزیس از شدت ترس آب دهانش را قورت داد. آنوبیس فریاد زد: کی آماده هستی ای سگ پیر؟! آنوبیسی بیسی بیسی؟

ایزیس لبخندی به رب النوع مرگ زد و پنج طلسم درخشان را به او نشان داد. هنگام مرگ این پنج طلسم او دفن شده بودند تا بتواند آنها را به آنوبیس نشان دهد و به دنیا پس از مرگ راه پیدا کند. اما طلسم ها در اصل شش تا بودند که طلسم ششم چرخ بزرگ مورد علاقه ی ایزیس یعنی سبز رنگ بود آن را پنهان کرده بود تا برای خودش نگه دارد. و خب، البته که آنوبیس هم به همه ی آنها احتیاج داشت.

ولی آنوبیس طلسم سبز را از جایی که ایزیس پنهان کرده بود پیدا کرد و گفت: دروغگوی کوچک!

ناگهان طوفان سهمگینی شروع به وزیدن کرد. زمین لرزید و آنوبیس هر شش طلسم را گرفت و به هوا پرتاب کرد. با صدای خیلی بلند و نوری خیره کننده همه ی طلسم ها به سرعت ناپدید شدند.

